

# با صبا در چمن لاله



شهید راه وطنی دکتر حسین فاطمی

مهندس محمدعلی مولوی - عضو هیأت علمی دایره المعارف بزرگ اسلامی

کرده بودند. پس از شکست کودتا، فاطمی بسیار خشمگین بود و در تظاهراتی که در میدان بهارستان رخ داد، با خشم بسیار، در یک سخنرانی آتشین، به شاه حمله کرد، از خیانت‌های شاه و خواهر و مادرش سخن گفت. مردم نیز بارها فریاد برآوردند که «ما شاه نمی‌خواهیم» و این سخنان از رادیو به گوش همه‌ی مردم می‌رسید و این، کینه‌ی شاه را نسبت به او برانگیخته بود.

فاطمی هم‌چنین در سرمقاله‌ی ۲۶ مرداد روزنامه‌ی **باختر امروز** نوشت: «قرار کودتاجیان با فرزند عاقد قرارداد ۱۹۳۳ این بود که اگر در خفه‌کردن صدای ملت و نابودساختن حکومت ملی توفیق یافتند، رادیو تهران در ساعت مقرر برنامه‌ی معمولی خود را شروع نکند تا سردسته‌ی خیانت‌کاران خود را از کلاردشت به تهران برساند و مزد فروش وطن و تجدید عهد اسارت... را از انگلستان بستاند... این جوان هوس‌باز با چنین اندیشه‌ی خام و احمقانه‌ی، فراموش کرده بود ملتی وجود دارد که همه‌ی این مبارزات و افتخارات... جهاد ملی شدن نفت و مجموع عملیات چند سال اخیر در طرد نفوذ شوم و خانمان برانداز استعمار انگلستان از اوست، و هم اوست که در مقابل توطئه‌های رنگارنگ ضدملی درباره، در برابر مجلس‌سازی اشرف و اقلیت‌سازی مادر... و مداخلات علنی و آشکار خود شاه بر ضد منافع کشور، سد آهنین مقاومت بسته و نمی‌گذارد که حاصل زحمات و جان‌بازی‌هایش را، یک کانون فساد و ناپاکی و یک مرکز فحشا به آتش هوس‌بازی و نوکری لندن اندازد... من همیشه گفته‌ام که حق این بود که پیش از بستن کنسولگری‌های انگلستان در شهرستان‌ها و سفارت فخمیه در تهران، آن مرکز ننگ و رسوایی که انگلستان را خالق خود می‌داند، و ساخته و پرداخته‌ی ایرنساید، کلنل انگلیسی و هاوارد معروف است کوبیده شود و در این خانه‌ی مجری اراده‌ی اجانب را گل بگیرند. عده‌ی که مستقیماً از آن خوان یغما بهره‌مند می‌شدند و گروهی که نفع خود را در بقای سیاست انگلیس در ایران می‌دانستند، می‌گفتند که: «اگر

□ در سحرگاه ۱۹ آبان ۱۳۳۳، دکتر سیدحسین فاطمی، وزیر خارجه‌ی دولت مصدق، در حال بیماری و تب، تیرباران شد. این کار بیش از یک جنایت بود، حاصل کینه‌ی شاه نسبت به مردی که کشورش، و مردم کشورش را دوست می‌داشت، و نمی‌خواست کارگزاران بیگانه بر آن فرمانروا باشند. او اکنون هم‌چنان بیمار بود، شش یا هفت زخم کاردهای شعبان بی‌مخ هنوز بهبود نیافته بودند. پس از بازداشت فاطمی در ششم اسفند ۱۳۳۲، هنگامی که ظاهراً می‌خواستند او را از کاخ شهربانی به زندان لشکر ۲ زرهی منتقل سازند، آن چاقوکش‌ها بر سر او ریختند و او را نیمه‌جان ساختند. هدف آن‌ها کشتن او بود، اما حضور مردم اجازه نداد که کار خود را به پایان رسانند. آن شب رادیوهای خارجی خبر حمله‌ی او‌باش به دکتر فاطمی را پخش کردند و کار را بر کارگزاران دولت کودتا دشوار ساختند. حسین فاطمی به بیمارستان منتقل شد و بیش از چهارماه بستری بود. در تیرماه، زمانی که او را بار دیگر به زندان بردند، هنوز بهبود نیافته بود. دژخیمان، در همان حال بیماری او را محاکمه کردند و به اعدام محکوم ساختند.

در ساعت چهار بامداد ۱۹ آبان، گویا سی افسر، و در پیشاپیش آنان آزموده و بختیار، به سلول او رفتند. آزموده به او گفت: شاه تقاضای فرجام او را رد کرده و حکم اعدام اجرا خواهد شد و افزود: شما همیشه می‌گفتید مرگ حق است، و از مرگ بیمی ندارید.

آزموده درست می‌گفت، فاطمی بارها این سخن را گفته و در مقالاتی نیز که در **باختر امروز** نوشته بود، به عبارات گوناگون تکرار کرده بود: کشته‌شدن در راه نجات ملت بزرگ‌ترین افتخار است. از روزی که من وارد دوره‌ی جدید زندگانی مطبوعاتی خود شده‌ام، خود را برای استقبال از مرگ آماده کرده‌ام.

اما این‌جا، فاطمی در پاسخ آن جاد بیدادگاه نظامی شاه، گفت: آری مرگ حق است و من از مرگ بیمی ندارم، آن هم چنین مرگ پرافتخاری. من قربانی نفت هستم، به جرم مبارزه با اجنبی و جاسوسان اجنبی کشته می‌شوم. من درهای سفارت انگلیس را بستم، اما غافل بودم که تا دربار هست، انگلستان به سفارت‌خانه نیاز ندارد، من می‌میرم، تا جوانان وطن بیاموزند که در راه دفاع از وطن باید آماده‌ی جان‌بازی بود.

سه روز پیش از کودتای ۲۸ مرداد، یعنی در کودتای نافرجام ۲۵ مرداد، کودتاگران سه تن از وزیران مصدق و از جمله دکتر فاطمی را بازداشت

دست به ترکیب این هیولای زشت بخورد، تمام تار و پود ما از هم گسیخته می‌شود. خوب شد که تفضل و عنایت خدای ایران و حوصله‌ی بی‌حساب و صبر و بردباری و متانت دکتر مصدق بالاخره این پرده‌ی را پاره کرد و مردم، دوست و دشمن فهمیدند که این «آقازاده» خلف‌الصدق همان پدری‌ست که بیست‌سال ایران را غارت کرد، نصف مملکت را به‌صورت املاک اختصاصی درآورد و مرض زمین‌خواری او شهره‌ی دنیا شد و عایدات سالانه‌ی او سر به ده‌ها میلیون گذاشت... سفاکی و خون‌ریزی و چپاول پدر و خیلی از خصوصیات دیگر «خاندان جلیل» این فصل شرم‌آور و این ورق سراپا ننگ آخر را نیز لازم داشت. از مولود کودتای ایرن‌ساید جز این که در سوم شهریور فرار کند، و از مخلوق سوم شهریور نیز غیر از این که به نهضت ملی ایران خیانت نماید، هیچ انتظار دیگری نمی‌رفت.»

دکتر فاطمی در این مقاله، در عین ستایش از مصدق، به انتقاد از او نیز پرداخت: «دکتر مصدق در این جریان شاید گمان می‌کرد ممکن است کسانی در میان مردم باشند که هنوز به خیانت‌کاری و سرسپردگی شاه فراری واقف نیستند... نخست‌وزیر نمی‌توانست قبول کند که در مقابل



از چپ به راست: فاطمی - آیت‌الله العظمی حکیم (مرجع تقلید) - جلالی نائینی

صمیمیت او و همکاری‌اش، «فراری بغداد» از تحریکات و توطئه‌چینی دست بر نخواهد داشت.» وی در همین مقاله، خطاب به شاه نوشت: «ملت ایران تشنه‌ی انتقام است و می‌خواهد تو را که به چیز او ابقا نکردی، در پشت میز متهمین دادگاه و آن‌گاه بر چوبه‌ی دار ببیند.»

حسین فاطمی پیش از آن نیز سخنانی در همین مابه‌ها درباره‌ی شاه گفته و نوشته بود. در ۱۳۲۲، در دوران آزادی‌هایی که پس از حمله‌ی متفقین و سقوط رضاشاه به‌وجود آمده بود، هشدار داد که وضع امروز و زبونی حاکمیت ثابت نخواهد ماند، مارهای افسرده در انتظار فرصت‌اند و هرگاه زمینه را مساعد یابند، با درنده‌خویی شدیدتر به ملت حمله خواهند کرد و آزادی را از بین خواهند برد. فاطمی می‌گفت: این دستگاه دست‌نخورده و از بالا تا پایین همان افراد و همان عمال ستم در مراکز قدرت قرار دارند و این فریادهای طرفداری از آزادی و دموکراسی که از گلوئی نگهبانان سابق استبداد بیرون می‌آید، ریاکاری‌ست. در عرف عقل و منطق، کشتن افعی و پرورش بچه‌ی او، دیوانگی‌ست و اگر مردم بخواهند به آزادی و دموکراسی دست یابند، باید پایه‌های این رژیم را از بن برکنند. البته این گونه

موضع‌گیری در آن روزگار، منحصر به دکتر فاطمی نبود. نصرالله سیف‌پور فاطمی، برادر دکتر حسین فاطمی، به یاد می‌آورد که در یکی از جلسات اصحاب مطبوعات، ملک‌الشعرای بهار که خود در دوران سیاه بیست‌ساله حبس و تبعید و زجر بسیار کشیده بود، درباره‌ی رژیم شاه همین موضع را برگزیده بود و می‌گفت: ز ناپاک‌زاده مدارید امید / که زنگی به شستن نگردهد سپید. گرگ‌های درنده‌یی که سال‌ها از خون و گوشت این مردم تغذیه کرده‌اند، آرام نگرفته و به خواب نرفته‌اند. اگر این حیوانات خونخوار یک‌بار دیگر فرصت یابند، به پیر و برنا رحم نخواهند کرد. سیف‌پور فاطمی می‌افزاید: این پیش‌گویی بیست سال بعد به حقیقت پیوست. هرچند عمر ملک وفا نکرد که نتیجه‌ی پیش‌گویی‌های خود را ببیند، ولی حسین به‌دست همان افعی‌زاده و عامل ارتجاع از میان رفت.

فاطمی آخرین سرمقاله‌ی خود را در ۲۷ مرداد ۱۳۳۲ نوشت. در این سرمقاله، از جمله چنین آورد: «لندن که یک‌صد و پنجاه سال است در شرق تاج می‌دهد و تاج می‌ستاند، سلسله منقرض می‌کند و دودمان پادشاه می‌سازد... و دوستان ملت‌ها را به خاک سیاه می‌نشانند، چند سال است از قیام مردم ما سخت رنج می‌برد... رستاخیز ملی ما سرچشمه و منشأ قیام‌هایی شده که تمام شرق میانه و افریقا را زیر نفوذ معجزه‌آسای خویش گرفته... انگلیسی‌ها خیال می‌کردند از دربار بی‌شرم، از دربار منفور، از دربار دشمن ملت... کاری ساخته است...» وی این مقاله را با بیتی از سعدی پایان داد: «عاقبت گرگ‌زاده گرگ شود / گرچه با آدمی بزرگ شود.»

روشن است که شاه، دلاورمردی را که درباره‌ی وی چنین سخن گفته بود، زنده نمی‌گذاشت و چون امریکا و انگلستان، شاه گریزیا را بار دیگر بر تخت نشاندند، لاجرم آن مرد دلیر بر مرکب چوبین نشست و تا گریزی دیگر و برآمدن آرزوی دیرین دکتر حسین فاطمی، بیست و پنج سال فاصله افتاد.

برادر فاطمی، پس از سقوط شاه در سال ۱۳۵۷، در مصاحبه با یکی از رادیوهای خارجی، با بغضی در گلو، با اشاره به دربه‌داری خفت و خواری و بیچارگی شاه، گفت: این همه تقاص خون حسین بود، اما گویا اندک بود.

نظری نیز بر سپاس‌نامه‌ی دکتر محمد مصدق درباره‌ی دکتر حسین فاطمی بیفکنیم: «اگر ملی‌شدن صنعت نفت خدمت بزرگی‌ست که به مملکت شده، باید از آن کسی که اول این پیشنهاد را نمود، سپاسگزاری گردد و آن کس شهید راه وطن دکتر حسین فاطمی‌ست که روزی در خانه‌ی جناب آقای نریمان پیشنهاد خود را داد و نمایندگان جبهه‌ی ملی حاضر در جلسه آن را به‌اتفاق آرا تصویب نمودند. رحمت‌الله علیه که در تمام مدت همکاری با این‌جانب، حتا یک ترک اولی هم از آن بزرگوار دیده نشد.

دکتر محمد مصدق. ■